

دنیاهای گریزی و جهان ستیزی
در قطعات ابن یمنین "فریومدی"
اثر: دکتر منوچهر اکبری
دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۹۵ تا ۱۲۲)

چکیده:

یکی از راههای باز شناخت اندیشه‌ها و نوع نگرش و تلقی شاعران به جهان هستی شناخت رگه‌های فکری از بستر اشعار آنان است. در قطعات ابن یمنین نوع تعریف و نگاه او به جهان و دنیا و فلک بخوبی ترسیم شدنی است «دنیاهای گریزی و جهان ستیزی» از موضوعاتی است که در تمامی دواوین شعر فارسی مورد توجه شاعران بوده است. ابن یمنین هرگز به جهان روی خوش نشان نداده و همواره از ناپایداری، بی وفایی، کینه‌ورزی فلک فریاد بر آورده است. با بیان تعبیر و ترکیبهای چون: جهان پرفن، سیاه کاری فلک، دنیای سراب مانند، گردون دون نواز، فلک سفله پرور، چرخ بدعهد، دور ناموافق، سرای فریب و جهان چون گرگ پیر در می‌یابیم که در تفکر فلسفی ابن یمنین نوعی واقع‌گرایی مشهود است. در دیوان حافظ، عطار سنایی، رودکی، نظامی، خاقانی، مسعود سعد سلمان و دیگران به مضامین مشترک و مشابهی نیز بر می‌خوریم.

واژه‌های کلیدی: ابن یمنین، دنیا، جهان، بی وفایی، ناپایداری، بدعهدی.

مقدمه:

اگر قرار باشد پیرامون موضوعات و مفاهیمی که شاعران در دیوان یا مجموعه شعرشان مطرح کرده‌اند، سلسله مقالاتی نوشته شود، از این جهت که به میزان خلاقیت و نوآوری و باروری شاعران پی. بریم، جائز اهمیت چه بسا به معتبرترین منابع جامعه‌شناختی و روانشناسی اجتماعی از فحوای کلام شاعران دست یابیم. یکی از انگیزه‌ها و اهداف جامعه‌شناسی ادبیات ترسیم اوضاع اجتماعی و چهره‌نگاری و تصویرپردازی عصر شاعر از بستر پیامهای شعری است. اگر چه ممکن است تلقی‌های شاعرانه تحت تأثیر عاطفه و خیال و بهره‌مند از چاشنی مبالغه و نگرش شاعرانه باشد، اما از دیگر سو، ترسیم چهره واقعی شاعرها از تعلقات رنگ و نیرنگ در قالب سروده‌هایش ریخته می‌شوند.

بی تردید شاعر در لحظه‌های آفرینش از بسیاری ضوابط دست و پاگیر آزاد است، و شخصیت و روحیات واقعی شاعر در لحظه‌های بارش و تراوش رخ می‌نماید. نکته دیگر در بررسی موضوعی مجموعه اشعار شاعران، بازگشتی کنجکاوانه به عصر شاعر است. تاکنون کمتر به بررسی شرایط تاریخی - سیاسی و فرهنگی و اجتماعی زمان شاعر و انگیزه‌ها و شأن نزول شعرها پرداخته‌ایم؛ چه بسا برخی از شخصیت‌هایی که شاعران آن را مدح کرده‌اند از شأن و معرفت و اندیشه و محاسنی برخوردار بوده‌اند، اما در مجموعه دستگاه حکومتی گم شده یا ناشناخته مانده‌اند.

قبل از ابن یمین و بعد از آن نیز تمام شاعران حتی آنانکه در نعمت دنیا غرق بوده‌اند به مناسبتی به جهان جلوه‌ها و بد عهدی و بی وفایی و سیه کاری و سراب واری دنیا و مکاری چرخ فلک پرداخته‌اند. از حکیم عمر خیام نیشابوری است که چنین خطاب به فلک گوید:

ای چرخ فلک خرابی از کینه تُست بیدادگری، پیشه دیرینه تُست

وی خاک اگر سینه تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینه تست

(ترانه‌های خیام، صادق هدایت، ص ۸۰)

- رودکی پدر شعر فارسی، با وجود روشندلی و ندید فتنه بازیهایی روزگار چنین

گوید:

به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست

زیر خاک اندرون بیاید خفت گرچه اکنون خواب بردیباست

(ص ۲۵، رودکی، منوچهری، تألیف، اسماعیل حاکمی)

- فریاد مسعود سعد سلمان جور کشیده‌ترین شاعر از دست فلک، چنین بلند

است:

چه کین است با من فلک را به دل که هر روز یک غم کند نیستم

از این زیستن هیچ سودم نبود هوایی همی بیهده زیستم

(ص ۶۰۹، دیوان، مسعود سعد، تصحیح رشید یاسمی)

حکیم دنیاشناس ناصر خسرو قبادیانی در مذمت دنیا چنین داد سخن می دهد:

جهان مادری گنده پیرست، بروی مشو فتنه گردد خور حور عینی

جهانا من از تو هراسان از آنم که بس بدنشانی و بد همنشینی

(دیوان، ناصر خسرو، تصحیح مینوی، محقق ص ۱۶)

سنایی در بینابین دنیا و سرای گیتی حکم پرهیز از جهان پر آتش و آزار چنین

شاعرانه باز می خواند:

مسلمانان سرای عمر در گیتی دو در دارد

که خاص عام و نیک و بد از آن هر دو گذر دارد

هر آنکس کو گرفتار است اندر منزل دنیا

نه درمان اجل دارد نه سامان جذر دارد

جهان پر آتش آز است و بیچاره دل آنکس

که او اندر صمیم دل از آن آتش شرر دارد

(سنایی، دیوان، تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۱۱-۱۱۲)

سید حسن غزنوی از بی وفایی جهان می گوید:

زین بی وفا جهان مطلب راحتی که هست

شهدش قرین زهر و گلش همنشین یار

هرگه که شادمانه شوی از وفاق او

آن لحظه خستویشتن ز نفاقش نگاه دار

(دیوان سید حسن غزنوی، ص ۷۴، به تصحیح مدرس رضوی)

عطار شاعر شوریده و قلندر با تعبیر زیبایی «چرخ مردم خوار» از لعبت بازیهای

فلک سخن می راند:

چرخ مردم خوار اگر روزی دو مردم پرورست

نیست از شفقت مگر پرواری اول لاغرست

از حیات و لعب و لهو این جهان دل خوش مکن

کین حیات بی مزه حیات روز محشرست

گردلت آب حیات این جهان جوید بسی

زودتر از دنگران میرد و گرا اسکندرست

(دیوان عطار، تصحیح نفی تفضلی، ص ۷۴۷-۹)

حافظ، زندانه از عروس جهان و پرهیز از آن یاد می کند، جایی گوید این جمیله به

عقد کس در نیاید و جایی آن را عجزه هزار داماد می داند:

جمیله ایست عروس جهان ولی هشدار که این محذره در عقد کس نمی آید

دل در این پیر زن عشوه گر دهر میند کاین عجزه عروس هزار دامادست

(دیوان حافظ، تصحیح و شرح خلیل خطیب رهبر)

هشدار نظامی از نیرنگ بازیهای چرخ کبود بسیار شاعرانه است:

مرغ زیرک نشود تشاد بر این چرخ کبود
 ای بسابرج که زندان کینوتر گردد
 کاشنکی بر سپر چرخ سبک تر گشتی
 کاسیا زودتر افتد چو سبک تر گردد
 (دیوان قصاید و غزلیات نظامی تصحیح سعید نفیسی، ص ۲۲۱:۲)
 سعدی جهان دیده، از ناپایداری ایام و عبرتی که از گذر روزگار باید بگیرد خبر
 می دهد:

بس بگریدید و بگردد روزگار دل بد دنیا درنبندد هوشیار
 فلک با بخت من دائم به کین است که با من بخت و دوران هم به کین است
 گهم خواند جهان گاهی براند جهان گاهی چنان گاهی چنین است
 (کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، ملهقات)
 شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی از فلکی سخن می گوید که چونان شیر به شکار
 آدمیان می پردازد.

گردنده فلک دلیر و دیرست که هست غرنده بسان شیر و دیرست که هست
 یاران همه رفتند و نشد دیر تهی ما نیز رویم دیر و دیرست که هست
 (دیوان، عراقی تصحیح سعید نفیسی، ص ۳۰۹)
 جمال الدین اصفهانی از فلک غدار و محنت سرایی سخن می گوید که به کس
 سود می رساند:

کسی کو دل در این محنت سرا بست تو چونان دان که او رانی ندارد
 ترا زین خاکندان گردی نخیزد که او در غدر همتائی ندارد
 (دیوان جمال الدین اصفهانی، ص ۳۹۶)

در انجام این تحقیق نخست به بازخوانی اشعار ابن یمن پرداختم، بی آنکه بر
 موضوعی خاص چشم داشته باشم، یا، داوری و علاقه قبلی از خود نشان داده
 باشم. یکبار تمام قطعات را با حوصله و درنگی نکته یابانه خواندم، سعی کردم

بارورترین موضوع را که نسبت به سایر مضامین شناخص باشد برگزینم. هر چند که ممکن است از شائبه تکرار هم خالی نباشد. اگر چه در بررسی و تقسیم بندی و تعداد تعبیر و واژه‌ها تعدیل و تناسب علمی و آماری مطرح نیست اما به وضوح دریافتم که یکی از بارورترین موضوعات در همین بازخوانی و آمارگیری تقریبی، "جهان ستیزی و دنیاگریزی" خواهد بود. نکته جالب و سؤال انگیز اینکه، شاعری تا این میزان به جهان حمله کند در عین حال هر روز از مظاهر جهان اطراف خود بهره‌مند شود، خود تضادی است که با اصول منطقی پاسخ دادنی نیست.

اگر چه در جهان بینی و تلقی اسلامی ناب هرگونه سب و لعن فلک مردود است و فلک هم بستر جلوه جمال الهی است اما آدمی که در قفس تعلقات جان و جهان گرفتار است گاه از سرگلايه و شکوه و گاه از سر خشم و اعتراض مخاطبش را فلک و زوزگار می‌گیرد. ابن یمین هم ناپایداری ایام را یکی از انگیزه‌های تهاجم و موضعگیری در برابر فلک می‌داند، گاهی از خلف وعده فلک سخن می‌راند و به احتمال و تردید و شک و انتظاراتی طاق فرسایي که از جانب فلک با آن روبرو می‌شویم معترض است.

مرا فلک به مواعید می‌فریفت و لیک از آن هزار یک بار هم نکرد وفا
 زمانه چند کند در هوای بوک و مگر امیدوار به امید ثم خیر مرا
 (دیران ابن یمین، قطعات)

ابن یمین مطلع قطعاتش را فریبکاری و وعده و وعید دهی فلک برگرفته و از آن پس هر جا فرصت و مناسبتی حاصل آمده است از سر ستیز بدنی و قالبهای دیگر آن پرداخته است. در ابیاتی دیگر به جسارتها و کفران نعمت فرزند در برابر پدر بها می‌دهد و به زیان شعر بر اثر امری عبث تکلیفی را از دوش بر می‌دارد، این اندیشه‌ها از بنیان علمی محکم و قابل دفاعی برخوردار نیست:

خلاف آنچه خود گفته، عمل کرده است. اصول اخلاقی و شرط انصاف ایجاب می‌کند که برای هر کار در حد آن باید ارزش قایل شد. اینکه فرزند به آفرینش خود

معتراض باشد هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، مشت بر سندان کوبیدن است. راه حل معقول و منطقی معنا بخشی به حیات است نه با نگرشی یأس آلود از هستی رُخ برتافتن، آنهم از جانب موجودی که اختیارش بسیار محدود است. اصولاً در نگرش مؤحیدانه و الهی سب جهان و فلک و دهر و ایام و روزگار و زمانه و مذموم است. حدیثی از امامان را یادآور می‌شویم که فصل الخطاب این مضمون است:

«لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ الدَّهْرَ هُوَ اللَّهُ». قدر ناشناسی فرزند از پدر اصل خلاف اخلاق دیگر است که از فحواي این دو بیت برمی‌آید. حتی اگر با توجیه محل حوادث بودن این جهان صورت پذیرفته باشد.

دانی چه موجبست که فرزند از پدر منت نگیرد ارچه فراوان دهد عطا
یعنی در جهان که محل حوادثست در محنت وجود توافکنده‌ای مرا

(دیوان ابن یمن، قطعات، ص ۴)

در ابیاتی دیگر، واقعیت انکارناپذیر جهان را با تمامی نیرنگ بازی و حقه‌سازی‌اش قبول دارد و واقع بینانه‌تر با آن برخورد می‌کند. جهان را محلی برای ستیزه و مبارزه می‌داند و در عین حال که آنرا محل رشد و تعالی و سربلندی معرفی می‌کند این نوع تلقی از جهان را تکلیف مرد عاقل می‌داند. آنجا که گوید:

از برای دو چیز جوید و بس مرد عاقل جهان پُر فن را
یا از آن سربلند گردد دوست یا کند پایمال دشمن را

(دیوان ابن یمن، قطعات، ش ۷)

ابیات زیر انعکاس یکی از حالات خوشنگری و خوشرویی ابن یمن نسبت به جهان و برعکس آن است. در همین ابیات خوشبینانه هم چرخ را از نیرنگ و ترفند مبری نمی‌داند. شادی جهان را اصل نمی‌داند بلکه شادی را زائیده نوعی انقلاب در زمانه می‌داند، اگر چه ممکن است گاهی روزگار بکام کسی نباشد یا به کسی اقبال نکند یا دور زمانه و چرخ به وفق و مراد نچرخد، اما جای اضطراب و نگرانی نیست، امید طلوع سحر و سپیده را باید در دل تقویت کرد تا از مجرای شب جان به

سلامت بدر بُرد. این همان تعبیر و تلقی شاعرانه دیگر است از «پایان شبه سیه سفید» است. این صورت دیگری است از بیان حکمت آموز قرآنی «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» است. اگر جهان خاکدانی پست بیش نیست، مقام و منزلت آدمی بالاتر از آن است که بنزای پیشیزی منت دو نان را برای دو، نان بخرد. ظریف‌اندیشی و صنعتگری دیگر ابن یمن کاربرد جناس بین دو کلمه «دو نان» و دو - نان است:

ای دل جهان بکام تو گر نیست گومباش
منت خدای را که جهان هست منقلب
ور دور روزگار نه بر وفق زای تُست
خود را مذار از غم آن کار مضطرب
خوش باش اگر چه روز شب شد بناخوشی
آخر نه شام را سحری هست در عقب
(دیوان ابن یمن، قطعه ۳۵، ص ۳۲۱)

* * *

من ارچند باری بددل گفته‌ام که چون هست کار جهان منقلب
جهان را بشادی گذار مکن خویشتن را به غم مضطرب
(دیوان ابن یمن، ص ۳۲۲، قطعه ۴۱)

* * *

چو دونان درین خاکدان دنی مباش از برای دونان مضطرب
(دیوان ابن یمن، ص ۳۲۱)

اگر قرار باشد مضامین و قالبهای متفاوتی را که ابن یمن از فلک بندست داده است در قالب معنی بریزیم یعنی معنی پذیر کنیم، بسیاری از مضامین و مفاهیم را باید خلاف عقل سلیم دانست. اگر فردی از شاعر پرسد که بزبان ساده و غیر شاعرانه روزگارت را تعریف کن؛ پاسخ خواهد داد روزگارم سیاه است. اگر اندکی به

کُنه سؤال فروروم و بپرسیم روزگار سیاه یعنی چه؟ بی تردید شاعر وای می ماند، اما هنر شاعر را باید در این دانست که این مفهوم ساده سیاه روزگاری یا سیاه روزی را از ساحت تعریف منطقی خارج کرده است و سعی کرده حتی الامکان آنرا توصیفی و محسوس کند.

یک چند روز من زسیه کاری فلک بودی چنان که فرق نمی کرد می زشب

(دیوان ابن یمن، ص ۳۲۲)

یکی از زمینه های مفید و کارآمد برای انتقال مفاهیم در شعر تمثیل سازی است. صدور حکم قطعی پیرامون اینکه آیا آنچه به عنوان داستان یا قصه یا حکایت های اخلاقی تربیتی در دواوین شاعران آمده است حتماً در جهان خارج اتفاق افتاده یا واقع شده باشد کاری است صعب. مهم پیامی است که از داستان سرائی ها و تمثیل های شاعرانه حاصل می آید. ابن یمن بارها در قالب داستان های کوتاه و عبرت آموز به توصیف جهان پرداخته است. از جمله تمثیلهای داستانی یا داستان تمثیلی زیر است که در سه بیت بیان شده است. در پاسخ سؤال کننده از حال جهان می گوید، دنیا و نعیمش به سراب می ماند، تعریف دومی که از حال جهان بدست می دهد اینکه به خیالی می ماند که صاحب نظری در خواب بیند. پیام اخلاقی و نتیجه گیری شاعرانه این است که هر دو تعریف یا تشبیه یا رکن را باطل می کند و هشدار می دهد که نه مردم بیدار دل به خواب بها می دهند و نه اهل خرد فریفته و غزه سراب خواهند شد.

سائلی حال جهان را ز یکی کرد سؤال

آن شنیدی که چه فرمود حکیمش به جواب

گفت دنیا و نعیمش چو بیابان سراب

یا خیالی است که صاحب نظرش دید به خواب

خوابرا مردم بیدار دل اصلی ننهند

نشوند اهل خرد غره بتمویج سراب

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۲۱)

یکی از علت‌های ماندگاری و غنای ادب پارسی برخوردارى از اینگونه داستانهای اخلاقی و حکمی است که در روزگار قحطی اخلاقیات و تزلزل بنیانه‌های تربیتی بشر از ارزشها و اصول بریده و ره به ترکستان مظاهر پوچ ضد فرهنگ کشیده، را به مسیر اصلی و نجات بخش برخواهد گرداند و از زلال معانی و معرفت این آثار بهره‌مند خواهد ساخت تا تشنگی و عطش خروج از مسیر توحید و نوجویی و کمال‌طلبی را با این آثار ارزشمند خود بفشاند.

از همان تمثیلهای که پیرامونش سخن رفت به نمونه‌های دیگر بنگرید، تمثیل چرخ و قدی که از صدمت دهر خمیده است تمثیل روزگار به چرخ آسیا و مردم به خوراکی که به آسیا می‌دهند دانه و غله‌ای که زیر چرخ آسیای دهر خرد می‌شود. طرح تفکر جبری مرگ و تلون دهر و گردش روزگار که دو روزی با ماست و سرانجام به نیکویی می‌گراید. توصیه اخلاقی شاعر بر مقاومت در چرخ آسیای دهر است و اینکه باید سعی کرد قطب چرخ آسیا یا محور گردش قرار گرفت. حکم حکیمانه دیگر این تمثیل اقرار به مرگ است.

مرگی که علاج ناپذیر و غیر قابل انکار است، آدمی که سرانجام باید تسلیم مرگ شود چه باکی از احداث و صدمت دهر باید داشته باشد؟ درس دیگر این اشعار بخصوص برای نسل جوانی که چندان متمایل به غور و مطالعه و انس با ادب گذشته و گذشته ادبی را درسی ندارد این است که آنها را در برابر برخی واقعیات متنه و بیدار می‌کند. جوانان ناپخته و سنگ دهر نخورده در برابر کوچکترین ناملایمات دهر شکننده و مأیوسند. از سر جوانی و غرور فکر می‌کنند و انتظار دارند، هر چه می‌خواهند باید رنج ناکشیده بر سرگنج بنشینند، بی‌انتظار و بر در صبر نانشسته دیدار یار آرزو می‌کنند در حالی که واقع امر چیز دیگری است. واقع

امن و حقیقت دهر تمثیل، چرخ آسای سنگینی است که ابن یمن از گردش کشنده آن آگاه اسیت و در برابر آن سز مشق مقاومت می‌گیرد تا درسی باشد برای آیندگان. به دو تمثیل مذکور در قالب شعر بنگرید:

کمان آسا شد این قد چو تیرم زس کز صدمت دهرم رسد کوب
کنون پُشتم خیم و در کفت عصایی کمائی، راهمی مانم زه از چوب

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۲۳)

* * *

گر آسای چرخ ترا آرد می‌کند باید که همچو قطب نمایی در آن ثبات
روزی دوگر بتو ایام بدکنش هم عاقبت نکوشنود. ارباشدت حیات
تا زنده‌ای مداز زاحداث دهر باک بیرون زهرگ سهل بود حمله حادثات
(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۰)

قالب و صورت دیگر از جهان که باز درس عبرت است و بسیاری از نکته سنجان و باریک بینان و عبرت گیران روزگار بدان اشاره کرده‌اند و رها از برخورد احساسی و خیال انگیز، واقعیت هر چند تلخ آنرا توصیف کرده‌اند؛ ناماندگاری و بی وفایی روزگار است، گویا سؤال کننده‌ای پشت صحنه باشد و بگوید جناب ابن یمن اینک که برکسی اخلاق نشسته‌ای چه استدلال و شاهدهی بر بی وفایی دوران داری؟! ابن یمن در این صحنه سازی خردمندانه بی تأمل و درنگ ما را به محیط اطراف توجه می‌دهد که به این ویرانه‌های قصر خواجهگان نگاه کن، در همین ویرانه‌ها روزی ایوان و مسندی بود و امیری نشست و برخاست می‌کرد و بار عام می‌داد. دست تقدیر و گذر ایام امیرانی را امیران همین صفا و ایوان کرد، پادشاهی تخت و تاج و شأن و شوکت و مال و مکننت پادشاه دیگر را ستاند و خود بجای او نشست. همین تمثیل پنج بیتی گوشه‌هایی از شعر ماندگار و قصیده سخته و استوار و محکم ایوان مدائن را - که به عبرت نامه می‌ماند - تداعی می‌کند. نکته مهم و درس دیگری که ابن یمن از این صغرا چینی و کبری تراشی شاعرانه یا طرح قضیه منطقی بدست می‌دهد

اینکه، چون من و تو را در برابر گذر ایام و دوران اختیاری نیست، پس نیکوترین کار و وظیفه، همانا باید کسب رضایت خداوند باشد. البته نه رضای منفی، رضای منفی آن است که بی تلاش و کوشش دست بر دست نهی و به توجیهاتی نابخردانه رضایت دهی که تقدیر ما چنین بوده است. از قدیم از جانب سرنوشت برناصیه ما چنین رقم خورده است و تعبیری از این دست. از اتفاق ابن یمن در نمونه‌هایی که اشاره شد. معتقد است که نباید تسلیم بلامنازع در برابر خواسته‌های دهر و زمانه شد. باید سعی و مقاومت و جسارت و بی باکی هم از خود نشان داد اما در عین حال رضا به داده، داد و گره از جبین هم گشاد و حتی اگر به استناد نمونه‌های زیر اگر قرار است به محنت دهر هم تن داد و جور زمانه را قبول داشت، در عین حال هراسی نباید به دل راه داد که هراس و یأس همیشگی موجب و زمینه ساز شکست و تسلیم ذلیلانه است.

چنان سزد که زکار جهان نفور بود

کسی که پیرو گفتار مردم داناست

زنی و فایبی دوران اگر نه‌ای آگاه

بقصر خواجه نگه کن، اندر و پیدا است

درین سرای و درین صنفه و درین مسند

بسی نشست امیر و اسیر. ازو برخاست

نه می‌روی و نه مانی در این وطن جاوید

گرت خوش آید. اگر نی منت بگفتم راست

چو اختیازی نداری بسان ابن یمن

نکوتر از همه چیزی رضای دل بخداست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۲۷)

ای فلک با من اگر بدکنی ارنیک رواست

نه مرا از تو هراس و نه به تو امید است

در دلم محنت جور تو کشد باکی نیست

رسم محنت کشی اهل کرم جاویدست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۲۷.۸)

ابن یمن در داستان دیگر فراز و نشیب دهر را یادآور می‌شود و از تلاش برای کسب مال دنیا و ضایع کردن عمر در برابر سرمایه بی ارزش جهان طلبی سخن می‌راند، وقتی بخود می‌آید توصیه می‌کند که یک نفس عمر را به ملک دو جهان نخواهد داد. عجیب اینکه، در چنین حالتی گنج هنر را ماندگار و ارزشمند می‌داند، در برابر سرمایه دنیا که بی وفاتر از وفای زمانه است. قناعت درس دیگری است که حتی باید در کسب هنر هم آن را بکار بست. در پایان حکایتی که در پی می‌آوریم، اندکی حال و هوای خنّام دارد. به تعبیر فلاسفه جدید اندکی اپیکوریستی یا شادمانه زیستی را تداعی می‌کند. شاید بتوان گفت عکس العمل روانشناسانه‌ای است در برابر جهان و گذر عمر، و چه بسا حالتی از بلند نظری و همت والای شاعر را بیان کند.

مدتی در طلب مال جهان کردم سعی

تا به آخر خیرم شد که ز نفعش ضررست

عوض هر چند بمن داد ملک عمرستند

فکنند فایده فریاد که اینش هنرست

عمر ضایع شد و از مال نمانده است وفا

انده عمر کنون از همه غمها بترست

این زمان یک نفس عمری ملک دو جهان

نفروشم که به چشمم دو جهان مختصرست

گنجها یافته‌ام در دل ویران زهنم

زانکه بخریست ضمیرم که سراسر گهرست

طالب ملک قناعت چو شدم دانستم.

که هنر هر چه زیادت بود آن در دسرست

از بد و نیک جهان هر چه ترا پیش آید

غم مخور شاد بزی زآنکه جهان در گذرست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۳)

چنین می‌نماید که ابن یمن از جهاتی تقدیر باور محض است: اصولاً از شاعران گذشته کمتر فردی را سراغ داریم که در برابر حوادث یا امور، ذهنی تحلیل‌گر و کنجکاو داشته باشد بدون اندک تحلیل از خرکتهای اجتماعی و مسائل تسلیم محض قضا و قدرند. نکته دیگر که از فحوای برخی اشعار زیر برمی‌آید پیامی است که با زبان صریح بیان شده است افراد تهی و ظاهرین گویا همواره به ناحق در آن روزگار هم رشد کرده و جایگاهی داشته‌اند، در حالی که به گفته شاعر بازار اهل فضل و اندیشمندان کاسد و بی رونق می‌نماید. در شعری که به سؤال و جواب می‌ماند به موضعگیری جاهلانه و برخورد عناد آلود فلک با مردم فاضل اشاره دارد:

روز بازار فضل کاسد شد	وین زجوز سپهر طیا شست
از جنای زمانه در قفسست	هر که طوطی صفت شکرپا شست
کار اهل صلاح یافت فساد	روزگار حسود و اوباشست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۴۱)

در گفتگویی دیگر نیز حدیث نفس گفته و خود را از اینکه چونان دُونَان سخن از جامه و نان و تعلقات بمیان می‌آورد سرزنش می‌کند. دو جلوه اخلاقی دُونَ همتی و بلند همتی را کنار هم مطرح می‌کند و به خواننده درس عبرت می‌دهد که نمی‌شود ادعای بلند همتی داشت ولی از دام نان و... رها نشده ماند.

با فلک دوش بخلوت گله‌ای می‌کردم

که مرا از کرم تو سبب جریان چیست

این همه جود تو با مردم فاضل زچه خاست
 وین همه فضل تو با جاهل و با نادان چیست
 فلکم گفت ک ای خسرو اقلیم هنر
 هست معهود چون این مشغله و افغان چیست
 در زوایای فلک چشم بصیرت بگشای
 با همه فضل برون آر که بی نقصان چیست
 گرکنی دعوی همت بجهان ابن یمن
 همچو دونان سخن جامه و ذکر نان چیست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۳۴)

ابن یمن مانند شاعران کلاسیک در مواردی هم مفاهیم شعری را با اندیشه‌ها و آرای اسلامی و احادیث مانوس می‌کند. توصیف و تعریف از جهان که سرانجام کاروانیان باید از کاروانسرای جهان بگذرند یا تنها راه انقطاع از ماسوی الله قطع تعلقات دنیایی است، قطع علایق، نخستین درس بسیج راه برای رهایی از دام جهان است. اینکه جهان مانند پلی است و در سرای آخرت باید از این پل گذر کرد همگی مضامینی اند که از مفاهیم احادیث و کلمات قصاب پیامبر اکرم و امامان معصوم برگرفته شده است. به شعر با حکمت آمیخته زیر بنگرید:

ای دل از این جهان اگرت رای رفتنت در نه قدم کنون که ترا پای رفتنت
 از ماسوی الله از نشوی منقطع بکُل معلوم کی شود که ترا رای رفتنت
 قطع علایق انت نخستین بسیج راه آنرا کزین مقام تمنای رفتنت
 دنیا پلی است بزگذر رود آخرت در وی مکن مقام که پل جای رفتنت
 هرگز نشد چو این یمن از جهان برون آنرا که از رحیل نه یارای رفتنت

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۳۶)

نکته دیگر اینکه، شاعران کلاسیک در بهره‌مندی از عناصر و تعبیر و توصیف‌ها خود را چندان ملزم به عدم کاربرد واژه‌های زشت یا اندکی مذموم و ناباب

نمی دانستند. ابن یمن گاهی عنان اخلاق را از کف داده و یا زبانی فحش آمیز و رکبیک خطاب به جهان می گوید:

هر که را این قبه دنیا زبون خویش کرد
گر بصورت مرد باشد لیک در معنی زنت

(دیوان، ابن یمن، قطعات)

ملک عزت گرت همی باید زمن این پند مشفقانه شنو
دل منه بر سرای غرچه فریب که فراوان گذشت از که و کو

(دیوان، ابن یمن، ص ۵۰۶)

از جمله مضامینی که ابن یمن در توصیف جهان از بستر حسب حال خویش بیان کرده است اینکه جهان موجب تهیدستی افراد می شود. پس از آن تهی دستی را با تهی دستی سرو آزاده مقایسه کرده است. شرط آزادگی را رهایی از آزار فلک می داند:

گر مرا دوز فلک کرد تهی دست چو سرو نیم آزاده گرم بر دل از آن بازی هست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۰)

سخن دیگر تأمل و درنگ در رویکردها یا اقبال به دنیا است. افرادی با ظرفیتهای اندک، یا تنگ حوصله، به زودی فریفته جلوه گریها و صورت بازیهای جهان می شوند. برخی سرد و گرم روزگار را چشیده و فتنه بازی و فراز و نشیب زمانه را سپری کرده اند بخوبی می دانند که هر صعودی هبوطی دارد و هر ارتفاعی سقوطی، همانگونه که ابن یمن نیز متوجه این درس شده است:

گر نوازد فلکت غره مباش از پی آن که صعودی نبود کش نه هبوطی زبی است
ور بلندی دهدت بخت بدان نیز مناز کارتفاعی نبود کش نه سقوطی زبی است

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۱)

برخورد یکسان و بدون تبعیض جهان با همه افراد و اقشار درس اخلاقی دیگری است که از برخی اشعار ابن یمن حاصل می آید. سپهر هرزه رو را سرای بی ثباتی و

بی سروپایی دانسته، سپهر در بی مدارایی هیچکس را رعایت نمی‌کند. ابن یمین در پایان قصیده‌ای که از بستر خطابی شاعرانه با دل حاصل آورده است به نوعی درک نقد روزگار حکم می‌کند و از این جهت هم ختیمی می‌نماید. حکم این است که حالا که دنیا در جور نسبت به کسی تبعیض قائل نیست و همه را با یک چشم می‌بیند حالا که یا تو در شیوه مواسا نیست و زبان مدارا نمی‌فهمد تنها راه بهره‌وری از عمر دریافت نقد روز است. زیرا در این حال نه امیدی به فردا می‌ماند و نه فراراه آیندگان چراغ امیدنی روشن. شگفتا از همت بلند خواجه زندان، حافظ، قلندر مسلک و ملامتی مرام که با روحی بلند در برابر ستم چرخ فریاد می‌کشد و نه تنها تن به زبونی و تسلیم نمی‌دهد که چرخ نا به مراد خویش را بز هم می‌زند و چنین رسا و انقلابی فریاد بز می‌آورد که:

چرخ بر هم زخم ارغیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(دیوان، حافظ، ص ۱۵۵، نسخه خلخالی)

حافظ حتی از هرگونه تعلق خود را بدورنگه می‌دارد و آزادگان از رنگ تعلق دنیا و هر تعلق دیگر را با خضوع خدمت و تواضع می‌کند آنجا که گوید:

غلام همت، آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

(دیوان حافظ، نسخه خلخالی)

اینک بزرگ‌دیم به نمونه مورد نظر از ابن یمین و نو میدی او از فردا و حکم به درک نقد امروز، در اشعار زیر:

ای دن هوشیاز اگر چه سپهر	یا تو در شیوه مواسا نیست
مخورانده که با همه تنها	هستش این حال با تو تنها نیست
کیست باوی سپهر هرزه روی	کایستادن دمیش یارانیست
بنی ثباتیست بی سروپایی	در جهان با کسش مدارا نیست
سرفرو ناوری به وعده او	می‌بینی که پای برجا نیست
گر تو خواهی که بز خوزی از عمر	خلق را خود جز این تمنا نیست

نقد امروز را زدنت مده دی گذشت و امید فردا نیست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۲۹)

اینک که با این زمینه‌ها و نکته سنجی‌ها در ترسیم و تبیین جهان از کلاس درس ابن یمن شناختی نسبی حاصل آوردیم؛ انتظار اینست که ابن یمن در برابر خواسته‌های گردون دون تسلیم محض باشد، در جالی که چنین نیست. ابن یمن در عین شکوه و گلابیه از دون نوازی گردون، فریبکاری و خلاف و عده نمایی، بی وفایی، سفله پروری، ستم، حيله، جفاکاری، بدمهری و بدکرداری روزگار، پیشنهاد می‌کند که نباید حلقه بگوش دنیی ناپایدار شد.

گیتی بجز فریب ندارد طریقه‌ای از وی خلاف و عده نمودن عجیب نیست

سرو کند بلطف و زیبا افکند به عتف اینست عادتش زوی اینها غریب نیست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۸)

* * *

ما را شکایتیست ز گردون دون نواز کان را چو دور او سرویایی پدید نیست

گردون به مهر ارچه که دل گرمی دهد مغرور او مشوک و فای پدید نیست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۵۱)

چشم مهر از فلک سفله چه داری چو ازو جز جفا و ستم و حيله عیانست که نیست

از جفاکاری و بد مهری و بدکرداری چرخ بد عهد دنی را چه نشانست که نیست

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۳۸)

ابن یمن همواره از قدر ناشناسی دنیا نسبت به ارباب و اصحاب هنر معترض بوده است. همانگونه که وجود عنقا در جهان خارج بیشتر به اسطوره می‌ماند و کسی تاکنون از آشیانه و جایگاه عنقا خبر نداده است. کرم و وفای دنیا هم به عنقا مانده شده است. کسی در این دار سپنجی و ایوان ششدر هم وفایی سراغ ندارد. به مفاهیم ابیات زیر دقت کنید:

فلک از بی هنری دشمن اهل هنرست مهر اهل هنرش در دل از آنست که نیست

اهل دانش همه در رنج و عذابند زدهر آن کس از دائره بی خیر انست که نیست

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۳۸)

هست راحت در جهان مانند عنقا در زیان

غیر نامی نیست از وی اندرین دار سپنج

کس در این ایوان ششدر چون دمی بی رنج نیست

راحت نفست همی باید گذر زین چار و پنج

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۵۹)

نانی نیافت عاقل ازین چرخ سفله طبع تا چون تنور سینه بسوز جگر نتافت

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۲۵)

* * *

ای دل اندر جهان کریم مجوی کاندرین عهد آن نخواهی یافت

جز کرم کیمیا و عنقا را ثالی در جهان نخواهی یافت

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۲۷)

* * *

مضمون مشترک اکثر شاعران در توصیف جهان، گذر سریع و برق آسای آنست و نیز گذر روزگار مثل رها شدن تیر از چله کمانست. ابن یمین هر دو توصیف را آورده است:

کار، جهان برقی بود، در تیرگی رخشان شود خوش در نظر آید ولی چون رخ نماید بگذرد

بگذار گیتی را وزو چون دانی ای دل اینقدر کز مادر آن کو در جهان روزی بزاید بگذرد

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۶۲)

* * *

ای دل غم جهان مخور این نیز بگذرد دنیا چو هست برگذر این نیز بگذرد

گر بد کند زمانه تو نیکو خصال باش بگذشت ازین بسی بسر این نیز بگذرد

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۷۰)

بوالعجب کاری از فلک شعبده باز. و رسم عاشق کشی از این زال رستم کش
توضیف و تشبیهات دیگری است که ابن یمین از فلک دارد. این رفتار فلک ابن یمین
را به حیرت واداشته است. در جایی از تحیر در انتظار طلوع خورشید است در حالی
که نمی داند شب آستن چه حوادثی است؛ از بیداد. و شورش فلک و هم از رموز
حکمت یزدانی اظهار بی اطلاعی می کند، و حکم نجاتبخش را حذر و گریز و دوری
از دنیا و جهان می داند به شواهد بسیار قوی و عمیق و حکمت آموز زیر بنگیرد:

خیمه بوالعجبی زد فلک شعبده باز	هر دم از پرده برون نقش دگرگون آرد
صبحدم از سرکین تنغ زخورشید کشید	وز شفق شام مبادا که ششیخون آرد
شد درون خون و ندانست کسی کاخر کار	تا ازین خفته سر بسته چه بیرون آرد

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۸۲)

فریاد از این جهان که خردمند را از او	بهره بجز نوایب اخوان نمی رسد
دانا بمانده دزغم و تدبیر روز و شب	یک ذره غم به خاطر نادان نمی رسد
جاهل به مسندان رو عالم برون در	جوید کلید و راه بدرمان نمی رسد
جهال در تنعم وار باب فضل را	با صد هزار غصه یکی نان نمی رسد
این کارها بحکمت یزدان مقدرست	کس در رموز حکمت یزدان نمی رسد

(دیوان، ابن یمین، ص ۳۹۲)

* * *

انصاف فلک بین که درین مدت اندک	چه شور برانگیخت زبیداد و چه شر کرد
اسباب مرا داد به تاراج پس آنگه	سند ز مق قوت حواله به جگر کرد
گردون چه بود چیست ستاره چه بود چرخ	تقدیر خدا بود حواله بقدر کرد

(دیوان، ابن یمین، قطعات)

* * *

منه بر جهان دل که معشوق توست	که او چون تو عاشق فراوان گشت
ببیر تا توانی از این گرگ پیر	که او دائماً شیر مردان گشت

ندارد غم از چشم گریان کس کنه بسیار باروی خندان کُشد
توقع مکن هیچ بهبود از او که بیمار خود را به درمان کُشد
حذر کن از زهمچو سیمرغ شاه که این زال رستم فراوان کُشد

(دیوان، ابن یمن، ص ۳۹۹)

ابن یمن جایی کمان چرخ و جایی چرخ دولاب را برای ترسیم صورتی از روزگار شاعرانه جلوه داده است. در تمثیل چرخ و دولاب فرقه‌ای را به محموله و دولابی شبیه کرده است که به سوی بالا در حرکت است یعنی روزگار برخی را به خوان نعمت بی دریغ فرا می‌خواند در عین حال جمعی را به سوی نشیب می‌کشانند و حکم می‌کند که نباید بر چرخ و گردش آن اعتماد کرد و هشدار می‌دهد که مبادا به طمع لقمه‌ای بی استخوان بر خوان روزگار بنشینند، به کنایه یعنی روزگار و چرخ غدار نمی‌گذارد آب خوش از گلوی کسی فرورود.

چرخ دولابیست پنداری جهان بر مثال کوزه‌ها خلقان او
فرقه‌ای سر سوی بالا می‌روند دامنی پر نعمت از احسان او
باز جمعی رازنالا بر نشیب کف تهی می‌آورد دوران او
زو مدار ابن یمن چشم وفا کاعتمادی نیست بر دوران او
رو طمع بر کن که هرگز کس نیافت لقمه‌ای بی استخوان بر خوان او

(ابن یمن، دیوان، ص ۵۰۳)

یکچند شد که بر هدف دل کمان چرخ تیر از کمین گشاد و فرو بست کار من
وز دور ناموافق و ایام مختلف آشفته شد چو زلف بتان روزگار من
وز اختلاف گردش گردون دون نواز اغیار من شدند کنون بیار غار من

(ابن یمن، دیوان، ص ۵۰۰)

تمثیل شاعرانه و ارزشمند دیگر گفتگوی عبرت آموز و پند بار فیلسوفی است که در خطه هندوستان بر در میخانه ای حکمتی می نویسد، حکمتی پر محتوی و کلامی نغز تراوش و سباخته ذهن خلاق شاعر است، حکمتی که تقوی و خویشتن داری را بر آدمی تکلیف می کند، همان اصل مهم اخلاقی مراقبت است که همه علمای اخلاق آن را در سلوک اصلی مهم و ضروری می دانند.

فیلسوفی دیدم در خطه هندوستان حکمتی دیدم نوشته بر در میخانه ای
گفتمش آخر چه حکمت هست گفتا آنکه بود آدمی چون بار شیشه چرخ چون دیوانه ای
(ابن یمن، دیوان، قطعات)

تمثیل شیشه و سنگ را در شعر دیگر بیان کرده است، صحبت و موانست و مجالست دنیا را به صحبت سنگ و سبو تشبیه کرده است، یعنی امری ناممکن زیرا احتمال همنشینی سنگ و سبو یا سنگ و شیشه صفر است. نکته ظریف در این تمثیل این است که سنگ و سبو یا سنگ و شیشه را پیوند و رابطه حیاتی و ذاتی وجود دارد یعنی شیشه هم از سنگ است و هر دو از یک معدن.

منجوی صحبت دنیا کز آن همی ترسم که همجو صحبت سنگ و سبو شود ناگاه
بترک وصلت او گیر کز فیضیحت او بسیط خاک پر از گفتگو شود ناگاه

(دیوان، ابن یمن، ص ۵۱۲)

قبل از آنکه ختم سخن را ذکر شواهد شعری قرار دهیم تعاریف گوناگونی را که شاعر از فلک و جهان بدست داده است که خود فرهنگنامه شاعرانه ای است - یادآور می شویم. تعازیفی که پیدا کردن و دست یابی به آنها چه بسا در قالب و صورت نثر هم از عهده بسیاری خارج باشد، تا چه رسد به اینکه در قالب اشعار آنهم کوتاه و مختصر جای گرفته باشند:

جهان پرفن، سیه کاری فلک، خاکدانِ فلک، سراب دنیا، صدمت دهر، فلک بدکردار، جهان نفور، دوران بی وفا، جور سپهر، پل گذر، سپهر بی سروپا، فریب گیتی، خلاف وعده گیتی، گردون دون نواز، گردون و مهر ظاهری، دنیای ناپایدار، فلک سفله، جفاکاری فلک، بدکاری فلک، چرخ بد عهد، فلک بی هنر، زنج و عذاب دهر، چرخ سفله طبع، جهان بی کرم، ابوان ششدر، بی انصافی فلک، شور بختی فلک، فلک شعبده باز، نوایب جهان، جهان عاشق کش، جهان چون گرگ پیر، جهان رستم کش، زمانه دشمن اهل هنر، سپهر روی کیود، ایام بی ادب، جفای فلک سفله، چرخ جفایبشه، جفای فلک آینه گون، سرای غرچه فریب، فریب دینی دون، جهان دشمن در لباس دوست است، فلک ناحق، گردون کینه جو، چرخ دیوانه، فلک سفله نواز، گردون دون نواز و...

هر اندیشمند و منتقد منصفی هر چند هم با فلک سر ستیز نداشته باشد، وقتی در قسمتی از دیوان ابن یمن و فقط در یک قالب شعری (قطعات) به این همه تعبیر و تعریف از فلک و جهان و دنیا و... بر می خورد معترف است که مضمون «دنیاهگریزی و جهان ستیزی» از جمله مضامین کلیدی اشعار ابن یمن است. تجلیل روحیات و شخصیت ابن یمن از دیدگاه روانشناسی بحثی دیگر است که آنرا به خبرگان فنّ و امی گذاریم، اما مختصر اینکه مصائب و مشکلات و ناملازمات ایام و گردش زمانه اصولاً افراد صاحب ذوق و بهره مند از روحیه هنری ادبی را بسیار سریع می شکند تا آنجا که به دامن افراط و وادی تفریط کشانده می شوند و بآبدبینی عمیقی به هستی و جهان می نگرند. اگر با سعدی که بعضاً با این دید به جهان می نگرد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(کلیات سعدی، به تصحیح محمدی فروغی، غزلیات)

مقایسه شود به اختلاف فاحش این دو روحیه و جهان بینی و تلقی از هستی و جهان پی خواهیم برد. ابن یمن کار را به جایی می کشاند که در این دیر فانی آرزوی

عدم آشنایی با دیگران را بسرمی‌پروراند. از خوف آنکه فلک بی وفایست و با رسم
جدایی به آشنایی‌ها خاتمه خواهد داد:
چه خوش بودی ایدل در این دیر فانی / که کس را به کس آشنایی نبودی،
و گتر بودی آنکه بیازان همدم / فلک را سربسی و فانی نبودی
خوشست آشنایی بهم اهل دل را / چه بودی که رسم جدایی نبودی -

(دیوان، ابن یمن، ص ۵۳۲)

ابن یمن همانطور که اشاره شد عجیب به اهل هنر، از باب هنر و اصولاً هنر به
معنی کلی - نه با بیان مصادیق متفاوت امروزی از هنر - بهائی بستیار می دهد. ما هم
برای توجه دادن به این نکته سنجی ابن یمن در آغاز نمونه‌های پایانی، ابیات و
نمونه‌هایی را می آوریم که در آنها به هنر و موضع و برخورد فلک با اهل فضل و هنر
اشاره شده است. قطعاً از بی هنری باید معنایی معادل نادانی، بی لیاقتی،
بی صلاحیتی و حتی جهل مستفاد شود تا با مفاهیم و مضامین شعر سنخیت داشته
باشند:

گردون دون بتهمت فضل و هنر مرا / هر لحظه بی گناه عذابی دگر کند.

* * *

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار / آری زمانه دشمن اهل هنر بود

* * *

ولیکن این فلک بی هنر بدین عییم / زدل قرار برد و زدیده خواب ربود

* * *

گرچه دور فلک سفله نوازم همه عمر / به گمان هنر و فضل مشوش دارد

* * *

ای ابن یمن جهان نیرزد / آنرا که غمش نهند بر دل

شنادان گذران که ابلهست انک / آنده کند از حنیات حاصل

دارد هتری جهان که دروی / باشد جرح و فرج مقابل

آسان گذرد اگر تو او را بر خود نکنی ز جهل مشکل

* * *

ز روزگار نیست که بر خاطر آریاب هنر
و آن کسانرا که به مقدار جوی نیست هنر

(دیوان، ابن یمین، قطعات)

اینک نمونه‌های دیگر:

گر بدانی قریب دنیی دون، دل بجان آیدت ز صحبت او
دشمنی در لباس دوست بود، که کند تکیه بر محبت او

* * *

می‌نوش و شاد باش و طرب کن که دمبدم
پامال اگر چه چرخ جفا کرد گو بکن
نو مهره‌ای بزاید از این حلقه کهن
ما از جفای چرخ و غم دهر فارغیم

* * *

دارم ز جفای فلک آینه گون، پراه دلی که سنگ از و گردد خون
زوزی به هزار غم به شب می‌آرم، تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

* * *

بگرم مهری گردون مباش غره از آن، که بی گناه ترا کینه جوشود ناگاه

* * *

سنیه باد روی سپهر کبود، که با کینه جفتست و بنا مهر طاق
به عیسی مزیم خری می‌دهد، اکنون خری می‌دهد صد بزاز
از جویبار دهر نسیم خوشی مجوی، زیرا که ناخوشیش بغایت رسانده‌اند

* * *

سپید بود مرا روی و حال و موی سیاه، زمانه بین بدل هر یکی چگونه نهاد
سپید روی حیالم شد ست بهره موی، سیاه رنگی مویم نصیب حال افتاد

* * *

چه گویم گردش گردون دون را که خس را بر سر اوج آسمان بُرد
جوانمردان و مردم زادگان را زهر نامشان آب از رخان داد
کسان را داد مال و جاه دنیا که ننگ آید مرا خود نامشان باد

* * *

بر فلک دل منه اربوی خرد یافته‌ای که نبینی بوجود آمده ناحق‌تر از او
عاقل امروز کسی را نهد این دون پرور که نباشد به جهان هیچ کس احمق‌تر از او
لاجرم هر که بود رونق عقلش کمتر هیچکس را نبود کار به رونق‌تر از او

* * *

باغبانی بنفشه می‌انبود گفت ای کوزیشت جامه کی بود
این چه رسمست در جهان که تراست پیر ناگشته بر شکستی زود
گفت پیران شکسته دهرند در جوانی شکسته بایند بود

آخرین نمونه‌های بدون نقد اشعاری است که در تمام قطعه بدنی پرداخته است، صرفاً برای اهمیت و کثرت توجه آورده می‌شود و نقد هر کدام خود موضوع گفتاری دیگرست:

پدر که رحمت حق بر زوان پاکش باد	زمن دروغ نمی‌داشت پند پیرانه
چه گفت گفت که جان پدر نصیحت من	اگر قبول کنی اینت مرد مردانه
تو باز سدره نشینی فلک نشیمن تست	چرا چو برف کنی آشیان بویرانه
مکن مقام درین خانه، ای عزیز پدر	گرت چو یوسف مصری شده است همخانه
مباش غره به مهر سپهر دون زنهار	که پا بدام کشیده است بر سردانه
بزیر اره دور سپهر آینه گون	چرا نهی سر همت بعجز چون شانه
هر آن طلسم که بستند عاقلان هر دم	بسنگ تفرقه بشکست چرخ دیوانه
در آن نفس که طریق حیات بسته شود	کشایشیت نباشد زخویش و بیگانه

پس از تو ابن یمن چون فسانه خواهد ماند
بکوش تا ز تو نیکو بماند افسانه
(ابن یمن، دیوان، ص ۵۱-۵۱)

ای دل از این جهان دلا زار درگذر
کار جهان نه لایق اهل بصیرتست
در بحر غم ز حرص چو غواص شوخ چشم
گر زخم خار از پی گل بایدت کشید
بر طور همت ار، ندهندت جواب خوش
گر طاق زر نگار نه اورات آرزوست
دار غرور نیست مقام قرار تو
منصور وار از سر این دار درگذر
(ابن یمن، دیوان، ص ۴۱۲)

منابع:

- ۱- اصول کافی، دوره ۴ جلدی، اسحاق الکلینی الرازی، ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران.
- ۲- ترانه‌های خیام، تصحیح صادق هدایت، انتشارات سپهر، کتابهای پرستو، چاپ ۶، سال ۱۳۵۳، تهران.
- ۳- رودکی، منوچهری، کتاب درسی، دانشگاه پیام نور، تألیف اسماعیل حاکمی، چاپ اول، ۱۳۷۷، تهران.
- ۴- دیوان اشعار ابن یمن فریومدی، تصحیح حسینعلی باستانی راد چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۵- دیوان اشعار، ناصر خسرو قبادیانی، ج اول، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، شعبه تهران، سال ۱۳۵۷، تهران.
- ۶- دیوان جمال الدین اصفهانی، تصحیح حسن وحید دستگردی، ناشر کتابخانه سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۷- دیوان حافظ، به سعی سید عبدالرحیم خلخالی، انتشارات حافظ، چاپ ۱۳۶۲، تهران.
- ۸- دیوان، خاقانی شروانی، به کوشش سید ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ دوم، سال ۱۳۵۷، تهران.
- ۹- دیوان سنایی غزنوی، بسعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ سوم،

- ۱۳۶۲، تهران.
- ۱۰- دیوان سید حسن غزنوی، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲ تهران.
- ۱۱- دیوان عراقی، با تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ هفتم، سال ۱۳۷۲، تهران.
- ۱۲- دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابفروشی فروغی، چاپ چهارم، تهران.
- ۱۳- دیوان، عطار، به اهتمام تقی تفضلی، انتشارات علمی - فرهنگی، چاپ سوم، سال ۱۳۶۲، تهران.
- ۱۴- دیوان غزلیات حافظ شیرازی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صافی علیشاه چاپ دوازدهم، سال ۱۳۷۲، تهران.
- ۱۵- دیوان، مسعود سعد سلمان، تصحیح رشید یاسمی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، سال ۱۳۶۲، تهران.
- ۱۶- کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات محمد، چاپ هشتم، سال ۱۳۷۷، تهران.